

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علت اختلاف دیدگاه بزرگان نسبت به مسئله قضا و قدر

نسبت به قضاء کلی و مسئله قدر و به طور کلی در یک صحبت و بحث جامع تر نسبت به علم ربوبی که آن علم مساوق با ظهور و بروز خارجی است مطلب با آن کیفیتی که عرض شد، این مسئله روشن شد. از نقطه نظر ادله فلسفی و همین طور از نظر مسائل کشفی و شهودی که در این مسئله اهل معرفت و بزرگان در تصریحات خودشان بر این قضیه متفق هستند. البته منظور از اتفاق، نه اینکه به عنوان یک دلیل در اینجا به حساب بیاید همان طور که بعضی به این مسئله استدلال بر تحقق در بیانات خودشان دارند. چون آنجا جای اتفاق نیست بلکه به عنوان یک تأیید هست بر اینکه مراتبی که برای افراد کشف می شود، این مراتب از یک منشأ سرچشمه می گیرد و برای هر شخص در همان افقی که وجود دارد همان مسئله کشف می شود که برای فرد دیگر در

همان افق تحقق دارد. بله، ممکن است به واسطهٔ اختلاف مراتبِ سعه و تجرّد، آن دیدگاه، کیفیت، بصیرت، اطلاع و اشراف متفاوت باشد. اینجاست که ما مسائل را به نحو اختلاف مشاهده می‌کنیم ولی در صورتی که شخص در همان افق از تجرّد و مراتب و عوالم ربوبی و عوالم توحیدی باشد، در همان مرتبه دیگر اختلاف وجود ندارد و در آنجا اتفاق و اتحاد اشتراک در رؤیت و بصیرت، ساری و جاری است.

لذا مشاهده می‌کنیم که بزرگان در تعبیر خودشان این مسئله را به نحو اجمال و به نحو تفصیل ذکر کرده‌اند. این قضیه به نحو اجمال و تفصیل مثلاً در فصوص، در **حکمةٔ الهیه در فصّ آدمیه** - همین طور در فصّ نوحیه، البته احتمال می‌دهم باید دیده باشم. حالا مراجعه بکنید ببینید که در آنجا [هست یا نه] - مرحوم شیخ تصریح دارند بر اینکه مقام اجمال در مراتب ظهور در حضرت آدم تجلی پیدا کرده است. این قضیه، قضیه‌ای است که برای افراد موجب شبهه می‌شود که با توجه به آنچه که ما نسبت به مقام تفصیل در علم عنائی صحبت کردیم، دیگر تصور

اجمال در هر مرتبه از مراتب وجود، چه اجمال در علم عنائی باشد یا اجمال در مقام اسماء و صفات بخواهد تحقق پیدا کند، در مبدأیت اشیاء و در ظهور اشیاء که از آن تعبیر به عالم قضاء کلی و قدر جزئی می شود یا اینکه در نفوس کلیه که این مسئله در آنجا مطرح هست در هر کدام از اینها بخواهیم به این مسئله برسیم، می بینیم که صحبت از مقام اجمال شده است.

با توجه به آنچه که در این جلسات اخیر و بحث‌های اخیر خدمت رفقا عرض کرده‌ام، خصوصیت این مقام اجمال باید روشن بشود و حقیقتش باید نمود پیدا کند که اگر وقت داشته باشیم در انتهای بحث این جلسه به این مسئله می پردازیم که با وجود اینکه در تعبیرات از تکوّن مراتب اسماء و صفات در نفوس بعضی از ظروف مستعدّه تعبیر به اجمال شده با آنچه را که ما نسبت به مقام تفصیل عرض کردیم، چگونه می تواند سازگاری داشته باشد.

معنای روایت «لَمْ يَسْبِقْ لَهُ حَالٌ حَالًا»

اگر در نظر شریف رفقا باشد، نسبت به روایاتی

که ما در اینجا داریم و یا آیات قرآنی که در این مسئله وارد است، می‌بینیم که باید به یک حلی در مسئله رسید. در بعضی از آنها داریم که تغییر و تحوّل در ذات پروردگار وجود ندارد؛ مثلاً در این روایتی که عرض شد - من این جلسه می‌خواستم روایت‌های دیگر را از کتاب توحید بیاورم منتها مانعی پیش آمد و نتوانستم، مجال پیدا نکردم - در این کلامی که از حضرت در نهج البلاغه هست که می‌فرماید: **«لَمْ يَسْبِقْ لَهُ حَالٌ حَالاً»**^۱ در اینجا این کلام دلالت بر عدم تغییر و دلالت بر یک ثبوت مستمر می‌کند. وقتی که حکم به ثبوت در ذات پروردگار بشود، دیگر استمرارش هم حتی معنا ندارد چون خودِ نفس استمرار یعنی **تَبَدَّلَ بَعْدَ تَبَدُّلٍ، تَحَقَّقَ بَعْدَ تَحَقُّقٍ، فِعْلِيَّةٌ بَعْدَ فِعْلِيَّةٍ**. این معنا معنای استمرار است. الآن که ما در اینجا نشستیم، می‌گویند که بود ما در اینجا مستمر هست؛ یعنی مدام تحقق‌های متوالیه یکی پشت یکی دیگر برای ما حاصل و عارض می‌شود، اسم این تحقق‌ها را استمرار می‌گذاریم اما اگر

۱. نهج البلاغه (عبده)، ج ۱، ص ۱۱۲ - ۱۱۴؛ توحید علمی و عینی، ص ۲۱۶.

بخواهیم به هر تحقیقی در ذات خودش بدون توجه به قبل و بعد او توجه کنیم دیگر به آن استمرار نمی‌گویند بلکه به آن انیات می‌گویند. «آن» از همین جهت است که توجه فقط به نفس همان لحظه است **لا بِقَبْلِهَا وَ لَا بِبَعْدِهَا**. این به اصطلاح «آن» و آن لحظه می‌شود، حالا ثانیه که دیگر عامی است و به اصطلاح [عوامانه] است.

حضرت در اینجا می‌فرمایند: **«لَمْ يَسْبِقْ لَهُ حَالٌ**

حَالاً فَيَكُونُ أَوَّلًا قَبْلَ أَنْ يَكُونَ آخِرًا» حالا اگر

سبقتِ حال باشد یعنی یک حالی بر ذات پروردگار سابق باشد قبل از اینکه حال دیگری بیاید، بنابراین بین این دو تعلقِ حال و این دو تحققِ حال، یک مبدأیت و یک انتهایت فرض می‌شود؛ یعنی ذات پروردگار از یک مرتبه به یک مرتبه دیگر تحول پیدا می‌کند و این مبدأ می‌شود و آن آخر و منتهی می‌شود و دوباره آن برای یک انتهایی و برای یک مقصدی، مبدأ می‌شود.

«وَ يَكُونُ ظَاهِرًا قَبْلَ أَنْ يَكُونَ بَاطِنًا»؛ و اینکه

پروردگار ظاهر باشد قبل از اینکه باطن باشد چون

این تحول در تحقق ظهور و در تحقق بطون و بطنیت لازم است که ظاهر برگردد و باطن بشود، باطن برگردد و ظاهر بشود.

نفی تقلب در ذات پروردگار

در اینجا نگاه می‌کنیم و می‌بینیم که امیرالمؤمنین علیه‌السلام یا اینکه موسی بن جعفر علیه‌السلام در روایتی که جلسه قبل عرض شد و اینجا آوردیم، تقلب را به‌طور کلی از ذات پروردگار نفی کرده است و وقتی این از ذات پروردگار نفی بشود آن وقت چطور می‌شود در اینجا دو کیفیت برای آثار و برای ظهورات پروردگار تصور کرد؟! از یک طرف در آیات قرآن داریم: ﴿هُوَ أَلَّ أَوَّلٌ وَأَلَّ آخِرٌ﴾^۱ در اینجا حضرت می‌فرماید که در اینجا اولیت و آخریتی دیگر نیست. «**فَيَكُونُ أَوَّلًا قَبْلَ أَنْ يَكُونَ آخِرًا**» اولیت و آخریت دیگر معنا ندارد.

در آیه قرآن داریم: ﴿وَالظَّهْرُ وَأَلَّ بَاطِنٌ﴾. در اینجا می‌فرماید: «**و يَكُونُ ظَاهِرًا قَبْلَ أَنْ يَكُونَ**

۱. سوره حدید (۵۷) آیه ۳:

﴿هُوَ أَلَّ أَوَّلٌ وَأَلَّ آخِرٌ وَالظَّهْرُ وَأَلَّ بَاطِنٌ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾.

امام شناسی، ج ۱۲، ص ۳۷۶:

«اوست اول و آخر، و ظاهر و باطن (پیدا و پنهان) و او به هر چیز داناست»

باطناً» دیگر در اینجا برای پروردگار ظهور معنا

ندارد قبل از اینکه آن بطن و آن عمق بخواهد برای او در نظر گرفته بشود. چطور ما در اینجا باید تلفیق کنیم و توجیه کنیم که این مسئله به چه کیفیت است؟!

اگر این مطلب برای ما روشن بشود، آن کلماتی را که بزرگان و اصحاب شهود و کشف [فرمودند برای ما روشن می شود]. یا اینکه روایاتی که در این باب هست که مقام اجمال را برای خود نفوس مطهره در آنجا اثبات می کند یا مقام علم را به نحو اجمال اثبات می کند.

کیفیت علم امام از لسان امام صادق علیه السلام

مثلاً درباره علم از امام صادق علیه السلام سؤال می کنند که آیا علم شما علم تفصیلی است؟ آیا در هر آنی، علم تفصیلی است؟ حضرت می فرمایند که ما احاطه بر علمی داریم که **«إِذَا نَشَأُ نَعْلَمُ أَوْ هُمْ إِذَا شَاءُوا، عَلِمُوا»**^۱ که در اینجا مسئله، مسئله تعلق

۱. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۳۱۵؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۵۸؛ افق وحی، ص ۲۰۵، با قدری اختلاف.

مشیت است و این مقام، مقام اجمال می شود؛ یعنی اگر مقام تفصیل باشد دیگر «**إِذَا شَاءُوا عَلِمُوا**» معنا ندارد. مقام تفصیل یعنی همه چیز، رو هست. الآن من پنج تا انگشت دارم، چه زمانی این پنج تا انگشتم برای شما ظاهر می شود؟ وقتی این طوری کنم اما وقتی این طوری کنم، شما شاید ببینید من چهار انگشتی هستم یا سه انگشتی هستیم، دوتای آن را مخفی کرده ایم. این مقام، مقام اجمال می شود. شما نمی بینید چیست. من الآن در دستم یک چیزی گرفته ام و به شما نشان نمی دهم. هست ولی شما نمی بینید، برای شما ظهور و بروز ندارد. مقام تفصیل وقتی است که دستم باز می شود. همین که دستم باز شد، شما اطلاع پیدا می کنید نه اینکه ایجاد می شود. تصور کنید! ایجاد نمی شود، باز می شود، هست، رو می شود و به منصبه اثبات می رسد، ثبوتش هست و این اثباتش این است که شما اطلاع پیدا می کنید در دست من چیست! خوب چطور در اینجا این مسئله را بخواهیم تصور کنیم که این قضیه درست بشود؟ در آنجایی که حضرت می فرمایند که این اولیت و آخریت برای خدا معنا ندارد و مقام ذات، مقام ثبوت

است. همه چیز اوّل است در عین اینکه همه چیز
آخر است و همه چیز ظاهر است در همان حالی که
همه چیز باطن است! این از یک طرف.

معنای اول و آخر نسبت به پروردگار

از آن طرف در آیه قرآن داریم: ﴿هُوَ أَلَّأَوَّلُ
وَأَلَّأَخِرُّ﴾ پس معلوم است که یک اوّلی باید
باشد. خب آن روایت دارد نفی اوّلیت می کند اما آیه
دارد اثبات اوّلیت می کند؛ ﴿هُوَ أَلَّأَوَّلُ
وَأَلَّأَخِرُّ﴾ نمی فرماید که **لَیْسَ بِأَوَّلٍ وَ لَا آخِرٍ**،
آیه نداریم **لَیْسَ بِظَاهِرٍ وَ لَا بَاطِنٍ**. بعد می فرماید:
﴿وَالظَّهْرُ وَأَلَّبَاطِنُ﴾ بعد می فرماید: ﴿وَهُوَ بِكُلِّ
شَیْءٍ عَلِيمٌ﴾ که دقیقاً این ﴿وَهُوَ بِكُلِّ شَیْءٍ
عَلِيمٌ﴾ به هردوی اینها چنان برمی گردد که نشان
می دهد ظهور، بطون، اول و آخر در علم ذات
پروردگار است. در همان مرتبه علم حق به همه
اعیان است که جنبه ظاهر و باطن متبلور می شود و
در همان جا هست که جنبه اوّلیت و جنبه آخریت
تحقق پیدا می کند؛ یعنی همان علم، همان جنبه
علمی است که آن جنبه علمی به لحاظ جنبه وجودی
است چون اشیاء، وجود علمی و وجود عینی دارند

و علم پروردگار به حیثیت عینیّه اشیاء برمی گردد نه به حیثیت صوریّه آنها و به حیثیت علمیّه عرضی آنها مانند ما، که این علوم بر ما جنبه عرضی دارند، از این نقطه نظر است که ﴿هُوَ أَلْأَوَّلُ وَالْآخِرُ﴾ می شود و به همین جهت علمی است که ﴿وَالظَّهْرُ وَالْبَاطِنُ﴾ می شود و اگر لحاظ علمی نبود دیگر ﴿هُوَ أَلْأَوَّلُ وَالْآخِرُ﴾ در اینجا معنا نداشت و ﴿وَالظَّهْرُ وَالْبَاطِنُ﴾ در اینجا معنا نداشت. خب ما این را در اینجا گفتیم و حالا به مسائل گذشته برمی گردیم.

با توجه به مطالبی که در جلسات قبل نسبت به این عالم ثبوت در ذات پروردگار و در مراتب اسماء و صفات گفتیم و عرض شد که اگر تغیر و تبدل، تغیر و تبدل عینی باشد و تغیر و تبدل خارجی باشد، معنایش این است که در نفس اجمال و مقام اجمال که همان مقام علم و علمیت پروردگار نسبت به اشیاء خارجی و نسبت به ظهورات هست در آن مقام اجمال، ذات نسبت به تغیر و [تبدل] نباید عالم باشد چون جنبه عدمی دارد! تغیر در اینجا جنبه عدمی دارد. وقتی که هنوز اعیان خارجی تحقق خارجی

پیدا نکرده‌اند، ذات پروردگار به چه چیز عالم است؟
علم ندارد! عدم است!

من باب مثال شما الآن فرض کنید می‌دانید که
بالآخره بعد از چند دقیقه - حالا یک ربع بیست دقیقه
- این صحبت‌ها و بحث تمام می‌شود و ما از این در
خارج می‌شویم و به طرف منزل یا هر جایی که قصد
داریم می‌رویم. همه ما که در اینجا نشسته‌ایم نسبت
به این قضیه اطلاع داریم و برای خودمان یک مطلب
ثابتی فرض می‌کنیم و می‌گوییم که می‌رویم و تمام
می‌شود، بالآخره این آقا چقدر حرف می‌زند؟!
چانه‌اش یک حدی دارد!! وقتی که این چانه‌اش از
[حرکت] افتاد می‌رویم - چانه بعضی‌ها یک ساعت،
بعضی‌ها دو ساعت، بعضی‌ها سه ساعت و بعضی‌ها
ماشاءالله حدی ندارد و اصلاً وصل به کُر است!! -
بالآخره تا یک ربع بیست دقیقه دیگر تمام می‌شود و
خلاصه از دستش راحت می‌شویم. الآن ما این را یک
مطلب عادی می‌دانیم در حالی که از نقطه نظر فنی و از
نقطه نظر منطقی اصلاً اطلاع نداریم! هیچ اطلاع
نداریم! شاید یک بمبی اینجا خورد و همه ما شهید

شدیم و به هوا رفتیم! هیچ اعتباری ندارد! اوضاع و بساط هیچ حساب و کتابی ندارد و همیشه ما باید برای ملاقات پروردگار آمادگی داشته باشیم به خصوص در این زمانه که خوب حالت توکل انسان بالا می‌رود!! این از برکات و نعمات الهیه است که ما را در یک وضعیتی قرار داده که همیشه حال توکل به پروردگار داشته باشیم و مشتاق لقاء پروردگار باشیم! البته اگر وزر و وبالی با خود نداشته باشیم والا طبعاً باید برای آن قضیه فکری کرد. خوش به حال آنهایی که بله ... «خوشا آنان که دائم در نمازند» ...، «بهشت جاودان مأوایشان بید»^۱.

دائم در حال توجه‌اند، دائم در حال حضورند، دائم تشنه‌اند، دائم منتظر و دائم نگران هستند که چرا نمی‌آید؟ چرا این قضیه نمی‌آید و نمی‌رسد و کار تمام نمی‌شود؟! اما اگر نه، بار روی خودمان گذاشتیم و شانه‌مان سنگین باشد و گُرده‌مان از

۱. دو بیتی‌های باباطاهر، دو بیتی شماره ۳۱۳:

خوشا آنانکه الله یارشان بی *** بحمد و قل هو الله کارشان بی
خوشا آنانکه دایم در نمازند *** بهشت جاودان بازارشان بی

تعلقات سنگین باشد [آن وقت طور دیگری خواهد شد]. آیا تابه حال شده گاهی خودمان را تست کنیم؟! به خودمان تست بزنیم ببینیم که چقدر آمادگی داریم؟! بیایند بگویند که بفرما، چقدر می توانیم؟! آیا همان آن می گوئیم: بله یا اینکه یک خرده صبر می کنیم بنشینیم فکر کنیم و این طرف و آن طرف کنیم و [می گوئیم که] نه خب حالا عیب ندارد یا بعد بنشینیم و بگوئیم که مثلاً می شود یک مهلتی [بدهید]؟! آیا می شود یک مهلت یک هفته ای دو هفته ای [بدهید]؟! یا اینکه نه! آن قدر وزر و وبال بر گُردۀ خود سوار کرده ایم و آن قدر در این دنیا دست و پای ما و اعمال ما به کارهایی که کرده ایم پیچیده است که اصلاً نمی خواهیم مجال تفکر را حتی به این بدهیم! می شود ها! آدم به یک جایی می رسد که حتی از فکر کردنش می ترسد و فرار می کند، فکر نمی کند! از فکر کردن [فرار می کند] چون می بیند به بن بست می رسد! کجا برود؟! به! چوب ها آماده است، بله! مشعل ها دارد بالا می رود و فضا نورانی است! یک مشعل برایش گذاشته اند که

تمام صحرا را روشن کرده است! بفرمایید
می‌خواهیم از شما استقبال کنیم! اینجاست که آدم
مدام به کارها، به برنامه‌ها، به مسائلش، به
حق‌الناس‌هایی که دارد و چیزهایی که بر گردنش
بوده برمی‌گردد! حالا چیزهایی که با خدا دارد را
می‌شود یک کاری کرد اما حق‌الناس را چه کار
می‌کنیم؟! بلاهایی که بر سر مردم آوردیم چه کار
می‌کنیم!؟

تأثیر تفکر در مرگ بر رفتار

واقعاً من گاهی اوقات تعجب می‌کنم این افراد و
اشخاصی که در این دنیا پیدا می‌شوند و از تعدی به
مال و جان و ناموس مردم ابا ندارند، اینها چگونه
تفکر می‌کنند؟! در عین حال اعتقادی هم دارند هان!
بالآخره مسلمان هستند! حالا مسلمان هستند یا
خودشان را شیعه هم می‌دانند، شیعه امیرالمؤمنین!
نه اینکه حالا آدم بی‌دینِ فلان باشد. چطور می‌شود
تصور فردایی را [داشته باشد اما این کارها را
بکند]؟! این قدر امیرالمؤمنین علیه‌السلام در

نهج البلاغه مدام می فرماید که تفکر در موت کنید!^۱
تفکر در موت کنید به خاطر همین است! کسی که
یک تفکر داشته باشد و یک خطور مرگ در
زندگی اش داشته باشد نمی تواند دیگر هر کاری
بکند، دیگر دستش به ماشه نمی رود که یک جانی را
بی جان کند و دیگر نمی تواند یک تعدی کند و یک
مالی را از یک بدبخت و بیچاره ای بردارد و بعد هم
الفرار! نمی تواند این کار را بکند. دیگر نمی تواند
پول ها و امکانات یک ملتی را بردارد و همه را به هوا
بدهد، ببریم حالا هر چه شد که شد! اصلاً نمی تواند
این کار را بکند، می لرزد، دستش می لرزد! به همین
جهت است که مدام می گویند که باید به فکر مرگ
باشید! آقا جان! آن قطاری که بقیه داخل آن سوار
شده اند و حرکت کرده اند و هر کسی را در یک
ایستگاه پیاده کرده است تو را هم در یک ایستگاه
پیاده می کند! نگاه به این دو سه تایی که در اطرافت
هستند نکن! آنها هم مثل تو هشتشان گرو هشتادشان

۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به نهج البلاغه (صبحی صالح)، خطبه های
۸۳، ۱۰۹، ۱۱۴، ۱۳۲، ۱۴۹، ۱۸۳، ۱۸۸، ۲۲۱، ۲۳۰ و نامه ۲۷.

است!

حالات بزرگان در مواجهه با مرگ

لذا ما غفلت می‌کنیم! غفلت می‌کنیم از اینکه فردایی هست! غفلت می‌کنیم از اینکه حساب و کتابی هست! غفلت می‌کنیم از اینکه بار خودمان را کم کنیم ولی بزرگان این‌طور نبودند! خودمان هم دیده‌ایم، دیده‌ایم که وقتی اسم مرگ می‌آمد اصلاً شکفته می‌شدند! اینکه چه زمانی می‌خواهد بیاید! خبری داری به ما بدهی؟ از این جناب انتقال اطلاعی دارید؟ دیده‌ایم‌ها! دروغ نمی‌گوییم! دیده‌ایم که چگونه انتظار می‌کشیدند! به ما می‌گفتند که دیگر بس است، مگر آدم چقدر در این دنیا باید بماند؟! همه چیز را دیدیم آقا! چقدر می‌خواهیم بمانیم؟! دیدیم! اینها آنهایی هستند که لحظه‌شماری می‌کنند، اینها آنهایی هستند که اگر به آنها بگویند: **«كَيْفَ الْمَوْتِ عِنْدَكَ»** در جواب می‌گویند: **«أَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ!»**^۱ اینها این هستند، اینها این‌طوری هستند. خوش به حالشان! علی‌کلّ حال این‌طور نیست که ما ندیده

۱. الهدایة الکبری، ص ۲۰۴؛ مدینة المعاجز، ج ۴، ص ۲۱۵؛ عنوان بصری، ج ۲، ص ۳۴، با قدری اختلاف.

باشیم متنها باید سعی کنیم که از بارمان کم کنیم و از
وزر و وبال کم کنیم.

این مقام ثبوتی که در اینجا برای ذات هست دیگر
چطور می شود تغییر و تحوّل در آن باشد؟! به چه
قسم می شود در اینجا تصور تغییر و تحوّل کرد؟! اگر
تغییر و تحوّل در خارج هنوز انجام نشده و اگر
اعیان خارجی هنوز تحقق پیدا نکرده اند مثل الآن،
الآن اعیان خارجی تا الآن تحقق پیدا کرده اند اما برای
پنج دقیقه دیگر چطور؟ تحقق ندارند! برای نیم
ساعت دیگر چطور؟ البته طبق افکار ما! والّا همه
شما الآن می دانید که این حرف ها حرف های عامیانه
است. همه چیز در خارج تحقق دارد؛ چشم ما بسته
است! الآن فرض کنید این انگشتری که در دستم
هست و همه دارید می بینید این انگشتر را در دستم
می گیرم [و پنهان می کنم] و می گویم که چیست آقا؟
می گوید که نمی دانیم.

انگشتر هست [اما نمی بینید] وقتی دست را باز
می کنم همه می بینید این چیست! انگشتر در دست
من هست و این طور نیست که بعد قرار بگیرد بلکه

انگشتر در دست من هست منتها دست من برای شما باز نیست، نمی بینید. حالا اگر شما بدون اینکه من دستم را باز کنم با یکی از این دستگاه‌هایی که با اشعه کار می کند و محتویات ساک‌ها را می بینند، وقتی آدم می خواهد جایی برود ساک را در دستگاه می گذارند و با آن اشعه داخل ساک را می بینند تا چیز [خطرناکی] نداشته باشد، او دارد می بیند که داخل این دستمال هست، کفش هست، کیف هست، لباس و ... هست. همه اینها را دارد تماشا می کند. ما نمی بینیم اما او دارد با آن اشعه می بیند. حالا اگر یک اشعه بگذارند ولو دست باز نکرده، شما دارید [داخل دست را] می بینید و مشاهده می کنید که آنچه که آقا در دستش نگه داشته است این انگشتر هست. اگر قرار بر این باشد که تغییر و تحوّل بعداً انجام بشود و قبلاً نبوده است پس این تغییر و تحوّل یک امر عدمی خواهد بود. این نحوه استدلال بر این مسئله به این کیفیت، بسیار مسئله را راحت و خیلی آسان می کند از اینکه انسان به این مسئله برسد.

اینجاست که ما کلام امیرالمؤمنین علیه السلام و روایاتی که دلالت بر ثبوت و بر یک گون استمرار

در وجود می کند نسبت به ذات پروردگار و نسبت به مقام علم حق و مقام علم عنائی حق، برای ما روشن می شود که هیچ تغییری و تحوّلّی در ذات پروردگار نمی تواند وجود داشته باشد. ذات پروردگار همان طوری که یک امر مستمر...؛ حالا مستمر به معنای نفس الکوّن، نه به معنای استمرار که به معنای [تحقق] باشد چون وقتی که شما زمان را از ذات بردارید دیگر در اینجا استمرار معنا ندارد. استمرار به آن حدّی گفته می شود که آن استمرار، زمان ماضی و حال و آینده دارد مثل **ضرب و اکل و نوم**. نوم از یک جا نوم شروع می شود و به یک جا ختم می شود؛ شخص پنج ساعت می خوابد، شش ساعت می خوابد، چهار ساعت می خوابد، یک ابتدایی دارد و یک انتهایی دارد. حالا اگر شخصی یک نوم ممتد داشته باشد دیگر اول نداشته باشد به این دیگر مستمر اطلاق نمی شود و این نوم برای خود او ثابت خواهد بود.

عدم وجود جنبه ماضوی و استقلالی در ذات و علم پروردگار

ذات پروردگار همان طوری که در ذات خود جنبه

ماضوی و جنبه استقبالی ندارد، همین طور آن علم

پروردگار نسبت به ذات نیز جنبه گذشته و حال و آینده هم ندارد چون آن علم علم لازمه ذات است و چگونه ممکن است که ذات در مرحله‌ای از مراحل و مرتبه‌ای از مراتب و برهه‌ای از برهه‌ها فاقد مقام علمیت خودش باشد؟! این مُستحیل است!

مثل اینکه ذات در یک مرتبه از مراتب فاقد قدرت باشد، این مستحیل است. فاقد علم باشد، مستحیل است. این اوصاف و این اسماء، لازمه ذاتی ذات است؛ یا باید ذات را انکار کنیم یا اگر اثبات ذات کردیم و اثبات ثبوت برای ذات ازلاً و ابداً کردیم باید علم و قدرت و حیات که آن حیات جنبه همان [نفس استمرار بقاء ذات است] را هم به همان کیفیتی که نفس ذات اثبات می‌شود، آن هم برای ذات اثبات می‌شود و وقتی که علم و قدرت برای ذات اثبات شد، آن علم او نسبت به اعیان [اثبات می‌شود] اگر این اعیان خارجی نبود، خیالمان راحت بود! ذات نه ظهوری دارد و نه بروزی دارد، نه خلقی دارد و نه مخلوقی دارد، نه اراده‌ای دارد و نه مشیتی دارد، هیچی ندارد! خودش ذات است و آن مقام صرافت در خودش است و مقام احدیت الذاتش هست و

هیچ در اینجا مسئله و مشکلی نیست! دیگر در اینجا
جای بحث هم نیست چون ما نیستیم تا اینکه
بخوایم بحثش را بکنیم! هیچ ظهوری در اینجا
ندارد.

و این مطلب خیلی مطلب دقیقی است که چطور
اگر ما به این مسئله اطلاع پیدا کنیم، آن روایاتی که
بعد می آید، یا آیاتی که می گوید: ﴿لَمَنْ آلٌ مَّلَكٌ
آلٌ يَوْمَ لِلَّهِ آلٌ وَوَحْدِ آلٍ قَهَّارٍ﴾^۱ و روایاتی که
دارد همه اشیا به مقام فناء می روند و محو می شوند
دوباره پروردگار آنها را خلق می کند که در همه اینها
اشکالات شده و مشکلاتی از نقطه نظر سوء فهم
نسبت به محتوا و مفاهیم این روایات و احادیث
وارد هست، این مطلب و قضیه در آنجا هم حل
می شود!

وقتی که ما نسبت به مقام آثار و بروزات و
ظهورات ذات نگاه بکنیم که تمام آنچه که در این
عالم از این عالم مجردات و از عوالم مادی هرچه

^۱ . سوره غافر (۴۰) آیه ۱۶. الله شناسی، ج ۲، ص ۲۲۱ و ۲۲۲:

«پادشاهی و اختیار بر نفوس امروز برای چه کسی می باشد؟! از برای خدای
واحد قهّار است.»

هست، اگر بخواهیم به آن توجه بکنیم می‌دانیم که همهٔ اینها مسبوق به علم ربوبی است. مسبوق است یا سابق است؟! اول اینها بودند بعد خدا؟!!

علم ما مسبوق به اشیاء خارجی است و تا این در خارج نباشد من به این اطلاع پیدا نمی‌کنم، باید باشد. پس اول این هست بعد علم من نسبت به این است. قاعده همین است و علوم اکتسابی همین است.

علم انسان ملاصق با نفس اشیاء

حالا علم خود من نسبت به خود من و علم خود من نسبت به ذات و علم خود من نسبت به کیفیات، این علم چیست؟! این علم همیشه ملاصق با نفس ذات و ملاصق با خود همان اشیاء است. حالا آن مسئله را به عکس می‌کنیم یعنی فرض کنید شما می‌آید یک امری را در خارج متحققش می‌کنید، آن اشیاء را درست می‌کنید، نقشه‌ای را درست می‌کنید، چیزی را روی کاغذ می‌کشید، یک مطلبی را روی دیوار می‌نویسید و یا روی تخته یک چیزی را می‌نویسید. این نوشتن شما مسبوق به علم است یا سابق بر علم است؟! در اینجا جای اینها عوض

می‌شود. این مسبوق به علم است. اول علم شما نسبت به آنچه که می‌خواهید بنویسید بوده است و بعد آن معلوم بالذات را تبدیل به معلوم بالعرض می‌کنید. آنچه را که می‌نویسید معلوم بالعرض است. معلوم بالذات شما مقدم بر معلوم بالعرض است. اول در ذات شما نقش بسته بعد در خارج نقش بسته است. به عکس که اگر کسی بیاید یک چیزی را بنویسد آنگاه شما بیاید نگاه کنید که اول معلوم بالعرض است و بعد تبدیل به معلوم بالذات می‌شود که آن معلوم بالذات قائم به نفس است. در اینجا مسئله به عکس است.

حالا در مورد پروردگار، دو دوتا چهارتا است! راحت و آسان! این اشیاء و تمام این اعیان خارجی که در خارج هستند، اینها اول بودند و بعد علم پروردگار به آنها تعلق گرفت یا اول علم پروردگار بود بعد اینها در خارج تحقق پیدا کردند؟! خب مشخص است که اول علم پروردگار بر این تحقق اشیاء خارجی سابق است. حالا صحبت در این است که این علم پروردگار به چه چیزی تعلق گرفته

است؟! به علم تعلق گرفته یا به صورت تعلق گرفته
است؟! گفتیم که صورت بدون محکی معنا ندارد که
در خارج یک محکی داشته باشد. آن علم وقتی که
به نفس آن عین تعلق می گیرد، اگر به صورت او **قَبْلَ**
العین باشد پس هنوز این تحوّل و تبدّل در خارج
انجام نشده است و وقتی که در خارج انجام نشود
یعنی معدوم است. معنای معدوم یعنی **لا يُخْبِرُ و لا**
يُخْبَرُ بِهِ است. بنابراین علم به یک امر معدومی تعلق
گرفته است و تعلق علم به امر معدوم مستحيل است!

شکل گیری عالم ثبوت

حالا این علم پروردگار که همان علم عنائی باشد
پس تعلق گرفته است به معلومی که خود آن معلوم
هم متحقق است و در ظرف خارج وجود دارد، این
عالم ثبوت می شود و این می شود همانی که ذات
پروردگار نه در آن تغییری هست که اول باشد و نه
در آن تغییری هست که آخر باشد. از یک اوّلی
شروع بشود و به یک آخری ختم بشود. از مقام اراده
و مشیت شروع بشود که مقام اجمال است بعد می آید
به مقام تفصیل می رسد و عوالم ربوبی را طی می کند
و اینجا انتها می شود درحالی که داریم که او اول

نیست و او آخر نیست. اول و آخر به معنای تغییر و تحوّل دیگر در او معنایی ندارد در عین اینکه او هم اول است و هم آخر است. یعنی چه هم اول است و هم آخر است؟ یعنی هم نفس اجمال و هم نفس تفصیل، هردوی اینها در آن علم عنائی مندمج است. هم مقام اجمال و هم مقام تفصیل و هم مقام آن علّیت و مبدأیت که ما از آن تعبیر به صرافت وجود می‌کنیم.

ذات پروردگار قبل از مقام ظهور مگر وجود بالصرافه نداشت؟! مگر قبل از تعین و قبل از ظهورات خارجی بسیط الحقیقه نبود؟! یعنی مگر نیست؟! - حالا «بود» غلط است - آن ذات پروردگار که برای وجود بسیط است و برای وجود بالصرافه است مگر آن اصل و منشأ برای تحولات و تعینات و آثار و بروزات نیست؟! خیلی خب! این مقام اجمال می‌شود! ببینید چقدر راحت قضیه حل شد! این وجود حق که وجود بالصرافه است و آن **بَسِيطٌ** الحقیقه **كُلُّ** الأشياء می‌آید بر اینجا حاکم می‌شود و آن وجود حقیقی که وجود مشکک است را فرض

کنید بدون آثار و بدون ظهورات، بسیط الحقیقه می‌شود. همان وجود بسیط و وجود صرف که متبدل به آثار و ظهورات است، وقتی که آن به ظهور و تعین و به قالب‌گیری و مقام قدر جزئی متبدل می‌شود به آن مقام واحدیت می‌گویند، به آن مقام نزول اسماء و صفات می‌گویند، به آن مقام تعین و مقام تحول و تبدل می‌گویند و آن وقت به آن ﴿هُوَ أَلَّأَوَّلُ وَأَلَّأَخِرُ﴾ می‌گویند! این آیه اینجا می‌آید.

یعنی آنکه ما قبلاً نفی اولیت و آخریت می‌کردیم، نفی اولیت و آخریت در خود ذات بود اما الآن که داریم با مسئله صرافت وجود قالب می‌زنیم و ما آن آثار و ظهورات را از تعین ذات قرار می‌دهیم این همان جنبه ظاهریت و باطنیت می‌شود. باطنیت، بسیط الحقیقه است. باطنیت، وجود بالصرافه است. باطنیت وجود بحت و بسیط است. ظاهر، مقام اراده است، ظاهر مقام واحدیت و مقام اسماء و صفات کلیه و همین‌طور به دنبالش جزئیه است، ظاهر عبارت از اعیان خارجی و اشیاء خارجی است. پس روشن شد که چطور در اینجا آمدیم بین دو دسته از روایاتی که یکی نفی این ظهور و باطن می‌کند و بین

آیات و همین‌طور روایات قشنگ جمع کردیم و گفتیم که هر دوی اینها یک معنا می‌دهد و هیچ تنافی و هیچ تعارض و تناقضی در اینجا در میان نیست.

خب من خیال می‌کنم حالا به این مقدار که راجع به این مسئله صحبت شد [کافی است] البته مطالب زیاد است؛ مطالب بزرگان و همین‌طور اگر بخواهیم از شیخ صدوق و مرحوم مفید و مطالب مرحوم علم‌الهدی و همین‌طور متکلمین و یا مرحوم مجلسی در بحار نقل بکنیم اینها همه جای اشکال دارد و مطلب به درازا می‌کشد و خیال می‌کنم این مقدار که صحبت در مسئله قضا و قدر و کیفیت تحقق قضا به قدر و کیفیت تحقق علم عنائی و کیفیت تحقق اعیان خارجی کردیم، مطلب را روشن کرده باشد. حالا باز اگر سؤالی هست إن شاء الله در جلسه آینده بخواهید به پاسخ به سؤالات در این زمینه پردازیم شاید بهتر باشد. لذا رفقا در هر چیزی که مطالعه کردند یا در این چند روز می‌بینند یا برخورد می‌کنند اگر سؤالی هست یادداشت کنند که در همان‌جا صحبت بشود.

تلمیذ: بحث بداء را مثل اینکه قرار بود توضیح

بفرماید.

استاد: بسیار خوب! می‌خواهید بحث بداء را توضیح می‌دهیم.

قبلاً صحبت کردیم. حالا که این مسائل روشن شد بداء هم روشن می‌شود من فراموش کرده بودم. بداء را هم در دنباله‌اش توضیح می‌دهیم. علی‌کلّ حال به نظر می‌رسد در مسئله قضا و قدر و علم کلی دیگر اشکالی نباشد و مسئله جای ابهامی نداشته باشد.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد